

پست‌ماتریالیسم و تحول دانش سیاسی

دکتر حسین سلیمی*

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۰۶/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۷/۰۸/۲۱

چکیده

در عرصه علوم اجتماعی، مطالعات علمی به‌گونه‌ای با نوعی مادی‌گرایی پنهان هم‌معنا تلقی شده است و چنین می‌انگارند که بررسی‌های علمی با نوعی ماتریالیسم همراه است. در حالی ظهور و گسترش مکتب فکری پست‌ماتریالیسم یا فرامادی‌گرایی نشان می‌دهد که چنین نیست. در این مقاله، تلاش خواهد شد که بنیادهای فکری و علمی فرامادی‌گری به‌ویژه با تأکید بر یافته‌های علمی رونالد اینگلهارت توضیح داده شود و تأثیر این نگرش بر فهم مقوله سیاست و نیز فرایند جهانی شدن، و چگونگی تغییر در محیط و مبانی ارزش‌های حاکم در جوامع فراصنعتی که موجب دگرگونی در بنیاد سیاست و مطالبات سیاسی و نیز رابطه میان دولت و شهروند شده، و یا چگونگی نگرش‌ها و گرایش‌های متفاوتی را قبال روند جهانی شدن متجلی ساخته است، بررسی گردد. در این مقاله ضمن توضیح این تحول و دیدگاه‌های مختلف در این زمینه‌ها تأثیر اساسی پست‌ماتریالیسم بر دانش سیاسی بررسی خواهد شد. به‌دلیل نظری بودن این مقاله، از روش‌های کمی در آن استفاده نشده است. اما تلاش شده رابطه میان دو متغیر اصلی، یعنی ظهور پست‌ماتریالیسم و شقوق مختلف دانش سیاسی بررسی گردد. درنهایت نیز برخی از گرایش‌ها و ترجیحات مسئله‌ای در جامعه ایران و آموزش دانشگاهی دانش سیاسی در ایران مطالعه خواهد شد.

واژگان کلیدی

پست‌ماتریالیسم، فرامادی‌گری، اینگلهارت، دانش سیاسی، گرایش‌های مذهبی ایرانیان، آموزش سیاسی در ایران

* دانشیار علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی hoseinsalimi@yahoo.com

مقدمه

زمانی در ادبیات نظری و فلسفه سیاسی، به‌ویژه در نوشتارهای نظری در ایران، ماتریالیسم بیشتر مترادف با مارکسیسم دانسته می‌شد؛ زیرا ماتریالیسم دیالکتیک مارکس و نیز برداشت مادی‌گرایان او از تاریخ و عوامل مؤثر در تحولات تاریخی چنان گسترشی یافته بود که به تدریج ماتریالیسم و ماده‌گرایی بیشتر با نام و گرایش مارکسیستی شناخته می‌شد. اما به تدریج و به‌ویژه در دهه‌های آخر قرن بیستم، بسیاری از اهل نظر دریافتند که ماتریالیسم، نه تنها در برداشت‌های کلاسیک از مارکسیسم که در بسیاری از نظریه‌های علمی، از واقع‌گرایی گرفته تا تفسیر ویژه‌ای از لیبرالیسم و حتی در برخی از روش‌های پژوهشی رفتارگرا، به گرایش غالب بدل شده است، به مرور متفکران و صاحب‌نظران دریافتند که در نزد برخی از اندیشه‌ها، اصل و مبنای اصلی وجود انسان و جوامع انسانی یعنی ایده‌ها و معانی در حال فراموشی است و انسان به موجودی بدل می‌شود که تابع محض غرائز و قواعد حاکم بر محیط مادی پیرامون خود است. از این منظر، رفته‌رفته نگرش‌هایی نوین در فهم سیاست و قواعد عمومی حاکم بر زیست اجتماعی بشر به وجود آمد که در پی آن بودند که علاوه بر عوامل انکارناپذیر مادی، نقش ایده‌ها، عقلانیت‌ها، و منظومه‌های فکری را مد نظر قرار داده و جامعه و سیاست را از این نظر مطالعه کنند. برای آن‌ها مجموعه‌های انسانی، تفاوتی اساسی با دیگر منظومه‌های طبیعی دارند و از این بابت باید طریقی متفاوت برای فهم قواعد و جریان‌های حاکم بر آن‌ها یافت.

از آخرین دهه قرن بیستم در میان تمامی مکاتب و نظریه‌هایی که تلاش می‌کردند اجتماعات انسانی را با مبنا قرار دادن عوامل غیرمادی درک کنند، مکتبی ظهور کرد که امروز با نام «پست‌ماتریالیسم» یا «پساماده‌گرایی» شناخته می‌شود. این مکتب که در اثر گسترش اندیشه‌های رونالد اینگلهارت و کاربرد آن در دانش سیاست و حتی در نظریه‌های روابط بین‌الملل گسترش یافته، هنوز هم مکتبی گسترده و پرطرفدار نیست، اما عناصر جالب و قابل تأملی در آن است که می‌تواند در فهم عمیق‌تر سیاست مفید باشد. این مقاله به معرفی و درک بهتر این مکتب در عرصه دانش سیاست اختصاص دارد و ما به دنبال پاسخ‌گویی به این سؤال هستیم که پست‌ماتریالیسم چه تأثیری بر

دانش سیاست داشته است. پاسخ اولیه ما به این پرسش این است که پست‌ماتریالیسم سبب شده تا دانش سیاست بیش از آن که بر عوامل ثابت مادی مؤثر بر زندگی سیاسی انسان متمرکز شود، به تأثیر ایده‌های نوین و ارزش‌های جدید بر کنش و رفتار سیاسی متوجه گردد، هرچند که اهمیت عوامل مادی و گرایش‌های غریزی انسان در این عرصه نادیده انگاشته نمی‌شود.

۱. مبانی نظری

پست‌ماتریالیسم به نوعی به اندیشه‌ها و برداشت‌های رونالد اینگلهارت^۱ بازمی‌گردد. جامعه‌شناسی که با تمرکز بر تحول فرهنگی در مرحله نوین حیات اجتماعی بشر تلاش می‌کند تا نشان دهد که نیازهای این انسان جدید فراتر از تأمین نیازهای اولیه مادی زندگی رفته است و از این رو، مرحله‌ای جدید در تاریخ زندگی بشر در حال شکل‌گیری است. از دید وی، تحولی در عرصه فرهنگ، در جوامع نوین به‌ویژه کشورهای پیشرفته‌ای که وارد دوران فراصنعتی می‌شوند، صورت گرفته است که می‌تواند تمامی عرصه‌های حیات اجتماعی بشر به‌ویژه حوزه سیاست را تحت تأثیر قرار دهد. از نظر اینگلهارت تغییر هنجارهای اجتماعی در کشورهای فراصنعتی به تدریج زمینه تحول در تمامی عرصه‌های حیات اجتماعی را به بار می‌آورد. وی مبانی نظر خود در مورد پست‌ماتریالیسم را چنین بیان می‌کند:

«ارزش‌های پست‌ماتریال رایج شده است و مجموعه متنوعی از تحولات اجتماعی را به بار آورده، از حقوق برابر برای زنان تا نهادهای مردم‌سالار و سقوط رژیم‌های سوسیالیستی دولتی» (Inglehart, 1997, p.6).

«تحولاتی عمیق و ریشه‌دار در جهان‌بینی توده‌ها در حال بازسازی و آفریدن شکلی جدید از زندگی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است. ما در پی آنیم که این تحولات در اهداف اقتصادی- اجتماعی، هنجاری، مذهبی و ارزش‌های خانوادگی را به آزمون گذارده و دریابیم چگونه بر نرخ رشد اقتصادی، راهبردهای احزاب سیاسی و چشم‌انداز نهادهای دموکراتیک تأثیر می‌گذارد» (Inglehart, 1997, p.1).

پژوهشگرانی مانند نیکنز به تبعیت از اینگلهارت معتقدند که گذار از جوامع صنعتی به فراصنعتی با تحولی از «تولید محوری به اقتصادهای مبتنی بر خدمات و کارگران ماهر» همراه بوده است و این دگر دیسی بزرگ، مبانی ارزشی و نیز نگرش‌ها و خواست‌های اجتماعی را نیز دگرگون کرده است (Nikens, 2004, pp.3-5). در واقع، این تحول «مادی» زمینه‌ساز «گریز از مادی‌گری» شده و ارزش‌های فرامادی را رایج ساخته است؛ زیرا تغییر بنیاد تولید و اقتصاد در جهان صنعتی نوع نگاه انسان‌ها به محیط اطراف و توقعاتشان از زندگی را متحول ساخته و زمانی که نوع نگاه انسان‌ها به جامعه و شرایط مطلوب در جامعه تغییر می‌کند، همه چیز از جمله الگوهای مردم‌سالاری و اداره جامعه نیز دستخوش دگرگونی می‌گردد. از دیدگاه اینگلهارت و دیگر نظریه‌پردازان فرامادی‌گرا عوامل متعددی در رواج ارزش‌های پست‌ماتریال مؤثر بوده است. تحول اقتصادی از اقتصادهای تولیدمحور به سوی اقتصادهای خدمات‌محور، دسترسی عمومی به فناوری‌های جدید اطلاعات و ارتباطات، افزایش سطح تحصیلات، گسترش رسانه‌های ارتباط جمعی، شبکه‌ها و رسانه‌ها، کاهش تعداد جنگ‌های فراگیر و افزایش تحرک جهانی در گسترش ارزش‌های فرامادی و تغییر نگاه مردم و نخبگان نسبت به حوزه سیاست و نیز افزایش مهارت‌های سیاسی مردم تأثیر داشته و مسبب یک تغییر هنجاری در جوامع فراصنعتی شده است.

بر این اساس، نگاه ماتریالیستی به جامعه و سیاست با محوریت دو مفهوم اصلی یعنی «بقاء و امنیت فیزیکی» و «تأمین نیازهای اولیه اقتصادی» تعریف می‌شود. به عبارت دیگر، گرایش به این دو نیاز اصلی و قرار گرفتن آن‌ها در کانون مباحث و ارزش‌های اجتماعی نمایانگر گرایش مادی‌گرایانه است؛ در حالی اهمیت ارزش‌هایی مانند «آزادی بیان، مشارکت سیاسی مردم، زیبایی محیط زندگی و اخلاق» نشانه‌های گرایش فرامادی است. در یکی از پژوهش‌های اینگلهارت، برای سنجش نوع نگاه مردم به ماتریالیسم یا پست‌ماتریالیسم، پرسش‌نامه‌ای با چهار پرسش مبنایی تهیه و پژوهش گسترده‌ای بر اساس آن انجام شده است. سؤال اصلی این است که کدام‌یک از موارد ذیل برای شما اهمیت بیشتری دارد:

اول. حفظ نظم در درون ملت؛

دوم. اجازه دهیم مردم بیشتر درباره تصمیمات مهم حکومت سخن بگویند و مشارکت کنند؛

سوم. مبارزه با افزایش تورم؛

چهارم. حمایت از آزادی بیان.

از نظر وی در صورتی که پاسخ‌دهندگان گزینه‌های اول و سوم را انتخاب کنند، نشانه تأکید آن‌ها بر ارزش‌های مادی یا ماتریال و گزینه‌های دو و چهارم گویای ارزش‌های فرامادی یا پست‌ماتریال است. در پژوهش دیگری او شش اولویت و شاخص اصلی را برای ارزش‌های مادی‌گرا یا ماتریال معین می‌کند: مبارزه با تورم، گسترش رشد اقتصادی، حفظ ثبات اقتصادی، حفظ نظم، مبارزه با افزایش جرم و جنایت، و حفظ و تقویت نیروهای نظامی. شش مورد ارزش‌های فرامادی یا پست‌ماتریال نیز عبارت‌اند از: نقد بیشتر حکومت، آزادی بیان، سخن بیشتر در مورد مکان کار، زیبایی شهرها و محیط زندگی، تأکید بر رشد خصوصیات انسانی و جامعه انسانی، و جامعه‌ای که در آن ایده‌ها بیشتر به حساب می‌آیند (Inglehart, 1977, p.43). از نظر وی تغییری عمده در اولویت‌ها و یک دگرگونی از ارزش‌ها و گرایش‌های مادی به سوی ارزش‌های فرامادی در حال شکل‌گیری است (Inglehart, 1977, p.39). به نوشته اینگلهارت:

«این تحول فرهنگی... بنیاد اجتماعی منازعه سیاسی را تغییر می‌دهد، دلایلی که مردم از احزاب سیاسی حمایت می‌کنند، انواع احزابی که مورد حمایت مردم هستند، و راه‌هایی که آن‌ها تلاش می‌کنند به اهداف سیاسی خود دست یابند، متحول می‌گردد» (Inglehart, 1990, p.5).

او با طرح اصطلاح پست‌ماتریالیسم، آن را کارآمدتر از پست‌مدرنیسم برای توضیح گرایش نوین فکری در جوامع فراصنعتی می‌شمرد، و این مکتب را محصول شرایط نوین زندگی انسان صنعتی و فراصنعت می‌داند. از نظر اینگلهارت، حیات نوین سیاسی و اقتصادی انسان پس از جنگ جهانی دوم به سرعت تحول یافت و به مرحله‌ای جدید رسید که بشر در کنار پیشرفت‌های بزرگ و حیرت‌انگیزش در حیطه صنعت و اقتصاد، دریافت که بخش مهمی از زندگی او در درون نظام‌های معنایی شکل می‌گیرد و از این

جهت برخی از ارزش‌های فرهنگی و نیازهای معنایی، برای او اهمیت بیشتری نسبت به نیازهای مادی محض یافت. اهمیت یافتن حوزه مطالعات فرهنگی در تمامی گرایش‌های علوم انسانی نیز به همین دلیل بود؛ زیرا همگان دریافتند که تمامی جنبه‌های زندگی اجتماعی از اقتصاد گرفته تا سیاست و روابط بین‌الملل، به گونه‌ای وابسته به نظام‌های معنایی است که سازنده فهم و رفتار انسانی در همه این عرصه‌هاست. از این نظر بسیاری از صاحبان اندیشه به سوی برساختن مکاتب و مفاهیم نوین شتافتند که پست‌مدرنیسم محصول و نشانه این گرایش تازه است. اینگلههارت پست‌مدرنیسم را نماد گرایش انسان در دوران اوج صنعتی شدن و حتی در حال گذار از عصر صنعت به نظام‌های معنایی تازه می‌داند. او می‌نویسد:

«توسعه اقتصادی به تحول اجتماعی پیوند خورده است - ولی این یک فرایند خطی نیست. اگرچه زمانی که جوامع از حالت کشاورزی به سوی شیوه تولید صنعتی حرکت می‌کنند، احتمال وقوع سندرم مدرن شدن به‌طور فزاینده‌ای پدید می‌آید، ولی این فرایند برای همیشه در یک مسیر مشابه نخواهد بود.... در دهه‌های گذشته، جوامع پیشرفته صنعتی به نقطه عطفی رسیده‌اند و راه خود را در مسیر جدیدی آغاز کرده‌اند.... مسیری که با عبارت پست‌مدرنیسم توصیف شده است. از طریق پست‌مدرن شدن، یک جهان‌بینی جدید به تدریج جایگزین نگرشی می‌شود که پس از انقلاب صنعتی بر جوامعی که در حال صنعتی شدن بودند، حاکم بود.... این یک دگرذیسی اساسی در هنجارهای حاکم بر سیاست، کار، مذهب، و رفتارهای جنسی است» (Inglehart, 1990, p.6).

اما از دیدگاه او پست‌ماتریالیسم بیش از پست‌مدرنیسم می‌تواند این وضعیت جدید را توضیح دهد و راهی بهتر برای فهم جامعه بشری بیابد. این توجه خاص اینگلههارت، جالب و تا حدودی درست‌تر به نظر می‌رسد؛ زیرا در رویکرد پست‌ماتریالیسم علاوه بر نقد نگرش‌های مادی‌گرایانه محض، نظام و نگاه تازه‌ای بر برساختن یک اندیشه و نیز جامعه‌ای بهتر ارائه می‌شود. به بیان دیگر، پست‌ماتریالیسم برعکس پست‌مدرنیسم تنها در پی شالوده‌شکنی و تخریب نگرش‌های تک‌بعدی دوران

مدرن نیست بلکه به دنبال ساختن نیز است؛ هم ساختن نظام جدیدی برای درک پدیده‌های انسانی و هم ساختن جامعه‌ای برای زندگی بهتر. پست‌ماتریالیسم تنها به دنبال آن نیست که هر آن چیزی را که در دوران مدرنیسم به وجود آمده بود، تخریب کند بلکه می‌خواهد نشان دهد که انسان جدید نیازهای جدیدی یافته است که این نیازها صرفاً مادی و از جنس امنیت فیزیکی و منافع مالی و اقتصادی نیست بلکه شرایط نوین زندگی او درخواست حقوق انسانی بیشتر، نیازها و جذابیت‌های معنایی و زیبایی‌شناسی را جایگزین کرده است. همان‌طور که افراد انسانی وقتی نیازهای اولیه خود را برطرف می‌کنند، به سوی نیازها و خواسته‌های متعالی‌تری گرایش می‌یابند، انسان فرامدرن نیز چنین وضعیتی یافته است (Inglehart, 1997, pp.5-15).

برعکس، برخی از نگاه‌های موجود به‌خصوص در نظریه انتقادی برخی از پژوهشگران پست‌ماتریالیست نشان داده‌اند که انسجام اجتماعی در دوره فراصنعتی و در اثر گرایش‌های پست‌ماتریال کاسته نخواهد شد؛ برای مثال، جان جرمن جانمات در پژوهشی در دانشگاه آمستردام نشان داده است که با گسترش ارزش‌های پست‌ماتریال انسجام اجتماعی نه تنها تضعیف نشده و جوامع به سوی فروپاشی نمی‌روند بلکه مبنای جدیدی برای انسجام اجتماعی به وجود می‌آید و به عبارت بهتر، با گسترش پست‌ماتریالیسم به نوعی انسجام اجتماعی جوامع جدید تقویت خواهد شد.

می‌توان گفت که پست‌ماتریالیسم یکی از شاخه‌ها یا به تعبیر بهتر، یکی از محصولات مطالعات فرهنگی است. مطالعات فرهنگی بر خلاف تفسیر برخی از نویسندگان، تنها یک گرایش علمی برای فرهنگ‌شناسی به عنوان یکی از شاخه‌های جامعه‌شناسی یا انسان‌شناسی نیست بلکه نماینده یک نگاه نوین به پدیده‌های انسانی است که نظام‌های معنایی را مهم‌ترین مظهر و تجلی وجود انسان می‌انگارد. بر اساس این دیدگاه، فرهنگ، تجلی نظام‌های معنایی است و همه چیز در جامعه بشری حتی اقتصاد و سیاست محصول و نتیجه فرهنگ و به عبارت بهتر، بُعدی از ابعاد فرهنگ هستند. بنابراین، در جامعه انسانی همه چیز فرهنگی است و همه دانش‌های انسانی به گونه‌ای رنگ و بوی فرهنگی به خود گرفته و وابسته به فهم و درک ابعاد فرهنگی زندگی انسان می‌شوند. در نتیجه، پست‌ماتریالیسم توصیف شرایط حاکم بر اندیشه

بشری است که موجب دگرگونی بسیاری از ایده‌ها و روش‌های فهم پدیده‌ها شده و ذهنیت انسان در مورد زندگی و جامعه خویش را دگرگون می‌سازد. از سویی پست‌ماتریالیسم می‌تواند یک نظام ارزشی نیز تلقی شود که در درون آن ارزش و هنجارهای شکل‌دهنده به رفتارهای انسانی متفاوت می‌گردد. در واقع، این واکنشی به مادی‌گری افراطی و لجام‌گسیخته‌ای است که می‌رفت تمامی ابعاد زندگی انسان را در برگیرد، اما انسان بعد از جنگ جهانی دوم مشکلات آن را دریافت و به تدریج با خلق نظام‌های فکری و هنجاری نوین از آن گریخت. نظریه پست‌ماتریالیسم نوعی دگرگونی در حال رشد فرد و جامعه در شرایط نوین زندگی بشر را مورد توجه قرار می‌دهد که زمینه‌رهایی تدریجی آن‌ها را از نیازهای مادی صرف و غرائز و اکتسابات مادی محض فراهم می‌کند.

۲. تغییر نظام باورها در دوران فراصنعتی

اینگلهارت از بخشی از نظریه سلسله‌مراتب اهداف انسانی آبراهام مازلو استفاده می‌کند. مازلو معتقد بود که در هرم نیازهای انسان ابتدا نیازهای اولیه مادی و غریزی اوست، اما پس از تأمین این نیازها انسان به سوی نیازهای متعالی‌تر و خواسته‌هایی دیگر مانند عزت و افتخار و آزادی‌جویی و... حرکت خواهد کرد. به عبارت دیگر، پس از تأمین و ارضای نیازهای اولیه زندگی بشر مانند گرسنگی و تشنگی، رفته‌رفته انسان به سوی نیازهای غیرمادی خود متمایل می‌شود (Maslow, 1987). بنا بر تفسیر اینگلهارت از نظریه مازلو، به دلیل اینکه انسان‌ها و جوامع بشری اغلب هراسی را در زمینه‌های امنیت و اقتصاد تجربه کرده‌اند، در درجه اول و در مرحله نخست رشد و توسعه خویش، به دنبال برآوردن پایدار این نیازها در بلندمدت هستند و گرایش به توسعه پایدار و یا گریز دائمی از جنگ و نزاع با تلاش برای رسیدن به امنیت ماندگار از همین امر برمی‌خیزد. اما با گذر از این نیازهای اولیه و با ورود انسان به دورانی نوین از زندگی اجتماعی خود، به تدریج نیازهای انسانی که از خصلت‌های ذاتی انسان برگرفته شده و ارزش‌های برتری و والاتری را نیز در بر می‌گیرد، خود را نشان می‌دهد. گرایش به برخورداری هرچه بیشتر از آزادی‌های فردی، رشد قابلیت‌های فردی، برخورداری از

محیط زیست بهتر و نیز برخورداری از فراورده‌های معنوی و روحانی بیشتر در درون جامعه از جمله نیازهای انسانی است که خود را بیش از پیش نشان می‌دهد (Inglehart, 1971, pp.991-996). از نظر او آن بخش از جامعه که در پی این‌گونه نیازهای نوین است، روزبه‌روز بیشتر می‌شود و سبب می‌گردد که نه فقط جریان زندگی بشر بلکه جریان دانش اجتماعی و سیاسی زمانه تغییر یابد. از این نظر است که پست‌ماتریالیسم می‌تواند به انقلابی در نظریه‌ها و جریان فکری دانش اجتماعی و سیاسی تعبیر شود. در این انقلاب نه فقط عوامل اهمیت، عوامل غیرمادی مانند ایده‌ها و اندیشه‌ها بلکه جهت عمومی زندگی اجتماعی بشر مورد تفسیری متفاوت قرار خواهد گرفت. بر این اساس، دیگر جهت اصلی زندگی اجتماعی بشر، تنها رسیدن به شرایطی نیست که در آن نیازهای اولیه مادی انسان برآورده می‌گردد بلکه آمال جدیدی پیش روی بشر قرار می‌گیرد که دانش‌های جدیدی را برای رسیدن به آنان برمی‌سازد. نیکانور پرلاس در این زمینه می‌نویسد:

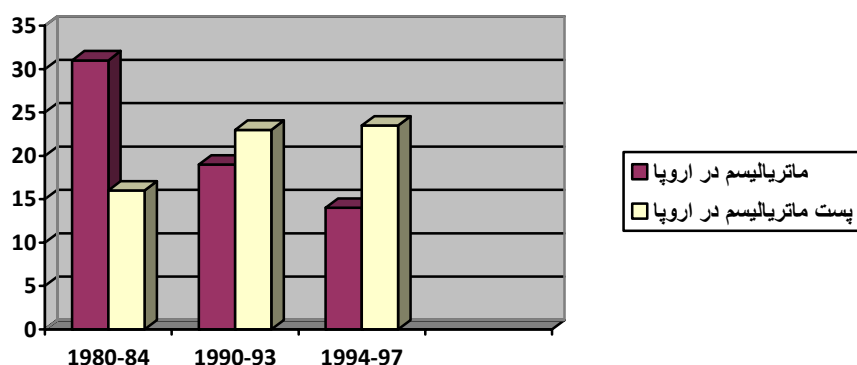
«خوشبختانه آگاهی وسیعی در سراسر جهان امروز در مورد رویکردی با گرایش بیشتر به امور معنوی و واکنش به جهان مک وجود دارد. رونالد اینگلهارت طرح‌های وسیعی را که در مورد این بیداری و آگاهی جدید وجود دارد، مستند کرده است. پل ری نیز پویایی‌های هویت را در برساختن هویت‌های جدید با دنیای مدنی (سیویتاس) شرح داده است و اینکه چگونه این هویت‌های بازسازی‌شده به عنوان جنبش‌های جدید اجتماعی متجلی می‌شوند. بنابراین، ما درمی‌یابیم که این جابه‌جایی ارزشی فقط در درون ذهن‌ها نیست بلکه آن‌ها تجلیات رفتاری و اجتماعی‌ای را یافته‌اند که به صورت جنبش‌های جدید اجتماعی و درنهایت، جامعه مدنی خود را نشان خواهند داد» (Perlas, 2008, p.1).

اینگلهارت در پژوهش‌های خود نشان داده است که در جوامعی که نیازهای اولیه انسانی بیشتر تأمین می‌گردد، گرایش به نیازها، خواسته‌ها و ارزش‌های پست‌ماتریالیستی بیشتر می‌شود. او تلاش کرده تا با طراحی پرسش‌نامه‌هایی استاندارد به اندازه‌گیری کمی این گرایش در جوامع گوناگون بپردازد. از دیدگاه او گرایش به پست‌ماتریالیسم به

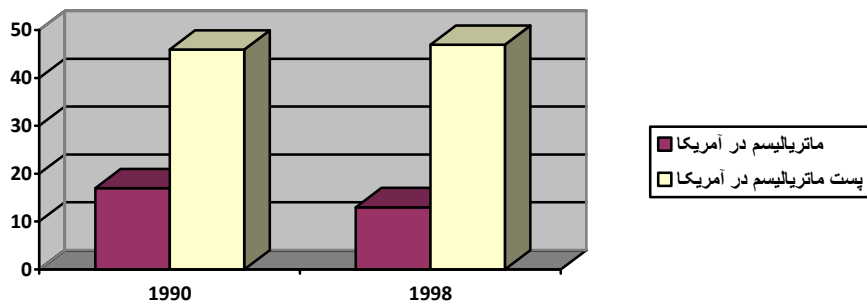
معنای دگرگون شدن کامل شناخت‌شناسی انسان و تغییر مسیر کامل دانش انسانی نیست؛ همان‌طور که خود او از ابزارهای متعارف پژوهش‌های علمی - تجربی استفاده کرده، این روش‌ها هم‌چنان معتبر و کارآمدند و لزومی ندارد که برای فهم جریان‌های نوین اجتماعی اساس نگرش علمی به جامعه را مخدوش ساخته و جهان‌بینی و شناخت‌شناسی متفاوتی بیافرینیم؛ زیرا با همین ابزارهای سنجش علمی و حتی همین روش‌های کمی‌گرا و رفتارگرا می‌توان به تشخیص گرایش‌هایی که اساس جامعه و مسیر توسعه اجتماعی را دگرگون می‌سازند، نایل شد. نتیجه بررسی‌های تجربی اینگلهارت نشان می‌دهد که تا اوائل دهه ۱۹۷۰م، ارزش‌هایی مثل رشد اقتصادی و نیز محافظت از ظرفیت‌های اقتصادی و امنیتی در صدر خواسته‌های اصلی در جوامع صنعتی در درون نگرش‌های عمومی جوامع مختلف قرار داشت، اما به تدریج خواسته‌هایی مثل آزادی‌های اساسی، محیط زیست سالم‌تر و برابری جنسیتی ارزش بیشتری یافته و به‌گونه‌ای جایگزین می‌شوند. اهمیت یافتن این ارزش‌ها، گرایش‌های متفاوتی را در درون جوامع ایجاد می‌کند که می‌تواند سرمنشأ جریان‌های متفاوتی در جامعه شود و سبب گردد که نوع شناخت ما از جامعه تغییر یابد و بر همین اساس هم خط سیر جوامع بشری دگرگون شود. او با طرح پرسش‌هایی ساده تلاش می‌کند دریابد که انسان‌ها در جوامع مختلف چه چیز را اولویت‌های اصلی زندگی خود می‌دانند؛ مثلاً در سؤالات او این نکته جستجو می‌شود که آیا بیشتر رفاه اقتصادی و یا کاهش نرخ تورم برای پاسخ‌دهندگان مهم است یا برخورداری از آزادی‌های بیشتر و یا محیط‌زیست سالم‌تر. از نظر او در جوامعی که گرایش بیشتری به خواسته‌های نوع دوم وجود داشته باشد، نشانه‌های بیشتری از پست‌ماتریالیسم دیده می‌شود (Inglehart, 1977, pp.11-17).

در پژوهش‌های معروف او که در بسیاری از کشورهای صنعتی انجام شده، نتایج جالبی در مورد گرایش‌های پست‌ماتریال به دست آمده است؛ برای مثال، در مجموعه‌ای که به نام ایندکس اینگلهارت شناخته می‌شود، مطالعات جامعی در کشورهای توسعه‌یافته و نیز برخی کشورها که در مسیر توسعه‌یافتگی قرار دارند، انجام شده است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که در کشور آلمان گرایش خالص به پست‌ماتریالیسم از ۱۳٪ در سال ۱۹۸۰م. به ۳۱٪ در سال ۱۹۹۰م. افزایش یافته بود. البته این آمار مربوط به

آلمان غربی آن دوران بود و پس از اتحاد آلمان در سال ۱۹۹۰م. و اهمیت یافتن دوباره مسائل اولیه اقتصادی و تأمین نیازهایی اولیه زندگی، گرایش به پست ماتریالیسم در سال ۱۹۹۲م. به ۲۳٪ سقوط کرد. دلیل دیگر این امر گرایش بسیار کمتر به ارزش‌های پست ماتریالیستی در آلمان شرقی نیز بوده است. در سال ۲۰۰۰م. داده‌های گردآوری شده در طرح مطالعاتی «مطالعه ارزش‌ها در سطح جهان» نشان داد که بیشترین گرایش به شاخص‌های پست ماتریالیستی در کشور استرالیا و با رقم ۳۵٪ است. پس از آن اتریش با ۳۰٪، کانادا با ۲۹٪، ایتالیا با ۲۸٪، آمریکا با ۲۵٪، آرژانتین با ۲۵٪، سوئد با ۲۲٪، هلند با ۲۲٪ و پورتوریکو با ۲۲٪ بیشترین گرایش را به این شاخص‌ها نشان داده‌اند (Basáñez & et. al, 2004). بر اساس همین پژوهش سیر تحول ارزش‌های ماتریالیستی و پست ماتریالیستی در اروپا به شرح ذیل است:



این نشان می‌دهد که نوع گرایش‌های ماتریالیستی در اروپای غربی به نحو چشمگیری در حال کاهش و ارزش‌های فرامادی با ضریب ملایمی در حال افزایش است. بر مبنای همین پژوهش، این نظام‌های هنجاری در ایالات متحده آمریکا به شرح ذیل تغییر کرده است:



یعنی کاهش نگرش‌های هنجاری ماتریال در آمریکا که از نظر صنعتی پیشرفته‌تر از اروپاست، شتاب بیشتری داشته و میزان گرایش به ارزش‌ها و هنجارهای فرامادی نیز به صورت قابل توجهی بیشتر بوده است (Basáñezb & et. al, 2004). به علاوه باسازن، اینگلهارت و همکارانشان تلاش می‌کنند تا از این طریق شکاف بین نسل‌ها و نظام‌های ارزشی متفاوتی را که میان آن‌ها وجود دارد، را نیز به روشنی توضیح دهند. آن‌ها نشان می‌دهند که چگونه تغییر محیط اجتماعی-اقتصادی موجب تحول در نظام ارزشی و نگرش‌های جاری در میان نسل‌های مختلف می‌شود و اولویت‌های آن‌ها را در کنش و مطالبات اجتماعی‌شان تغییر می‌دهد. به عبارت دیگر، شرایط نوین مادی گرایش‌های غیرمادی به وجود می‌آورد و انسان را به سوی خواسته‌هایی متعالی پیش می‌برد. در پژوهش‌های دیگری مانند پژوهش‌های اوهلینز و توریک نشان داده شده است که ارزش‌های پست‌ماتریال در شیوه فعالیت‌های اقتصادی و کارآفرینی و نیز سرمایه‌گذاری‌های جدید در جامعه مهم است. نکته اصلی این است که در ثبات فعالیت‌های اقتصادی و کارآفرینی نیز عوامل فرهنگی و نهادی بسیار مهم است. در پژوهش آن‌ها شاخص اصلی عبارت از سهم افراد بالغ در کل جمعیت (از ۱۸-۶۴ سال) است که به طور فعال در آغاز یک فعالیت اقتصادی شرکت داشته و یا یک فعالیت اقتصادی را کمتر از ۴۲ ماه اداره کرده‌اند. اطلاعات گردآوری شده از ۲۸ کشور دنیا و نیز مؤسسه ثبت کارآفرینی جهانی و مطالعه ارزش‌های جهانی نشان می‌دهد که رابطه نزدیک بین ارزش‌های پست‌ماتریال و رضایت از زندگی و تعریف زندگی تأثیر زیادی بر نحوه کارآفرینی و فعالیت در این زمینه و کنترل عوامل دیگر دارد. در نتیجه گسترش

ارزش‌های پست‌ماتریال، نوع سرمایه‌گذاری‌ها و مشاغلی که در اثر سرمایه‌گذاری‌های جدید به وجود می‌آید، متفاوت است. در نتیجه، ارزش‌های فرامادی باعث می‌شود که جهت فعالیت‌های اقتصادی و نوع مشاغل جاری و ساختار اجتماعی ناشی از آن نیز دگرگون شود.

اما مهم‌تر از همه این است که آیا ارزش‌های پست‌ماتریال به معنای گرایش به معنویت هم است یا بیشتر مفاهیم حقوق بشری و آزادی‌های فردی، محصول گرایش پست‌ماتریال است. در پژوهش‌های کمی و نگرش‌سنجی‌های انجام‌شده آشکار شد که رفتن به فضای فراصنعتی به نوعی نسبی‌گرایی ارزشی منتهی شده و مطلق‌گرایی را هم از نوع سنت‌گرایانه و هم از نوع مدرن آن را متزلزل کرده است. در واقع، از منظر پست‌ماتریالیسم ما با دو فرایند متفاوت و گاه متناقض مواجه هستیم: از یک سو، با گسترش نسبی‌گرایی در حوزه اخلاق و سقوط و محو تدریجی مطلق‌گرایی در کشورهای صنعتی روبه‌رو می‌شویم و از سوی دیگر، برخی گرایش‌ها به معنویت در برخی کشورهای فراصنعتی قابل ملاحظه است. البته نتیجه این امر در عرصه مذهب همسان نبوده است. در بخشی از جهان صنعتی همچون اروپای شمالی این پدیده در شکل دین‌گریزی و حتی بی‌خدایی پدیدار شده است. پدیده بی‌خدا بودن^۲ در اروپا نمودی از همین گرایش است و آمار نیز نشان می‌دهد که گرایش به خدا و باور به خدا در رفتارهای اجتماعی در کشورهایی نظیر دانمارک و سوئد و حتی روسیه کاهش یافته است. اما در برخی کشورها مانند بخشی از اروپای مرکزی این نوع گرایش‌ها و باورها افزایش یافته و بسیار بالاست. حال آیا می‌توان این را یک استثناء دانست و یا نسبی‌گرایی در ارزش‌های عمومی اجتماعی تأثیرات متفاوتی در مورد مذهب دارد؛ برای مثال، بر اساس آمار ارائه‌شده در برنامه مطالعات اجتماعی بین‌المللی، در سال ۱۹۹۸م. بیش از ۸۵٪ از مردم آمریکا اظهار داشته‌اند که به خداوند ایمان دارند و این ایمان در زندگی آن‌ها مؤثر است. در حالی که ایمان حتی به شکل عرفی‌انگارانه غربی، در دانمارک حدود ۴۵٪، در روسیه حدود ۳۴٪ و در آلمان شرقی حدود ۱۸٪ بوده است. این آمار گویای آن است که در کشورهایی که بیشتر به فراسوی صنعت‌گرایی می‌روند، گرایش به خدا و ایمان به معنای بیان‌شده بیشتر است تا در مناطقی که هنوز در مراحل نخستین

صنعتی شدن هستند. در برخی از تحلیل‌های ارائه‌شده توسط اینگلهارت این نکته دیده می‌شود که چون به نظر او برخی از گرایش‌های مذهبی در کشورهای توسعه‌یافته محصول نوعی وحشت از ناامنی و عدم برخورداری از امکانات اولیه زندگی است، تأمین این نیازها و نیز تحول به سوی پست‌ماتریالیسم می‌تواند به کاهش گرایش به این نوع مذهب منجر شود. اما این اطلاعات خلاف آن را نشان می‌دهد و می‌تواند مبنای نقد این وجه از پست‌ماتریالیسم باشد. درعین حال، می‌توان گفت که افزایش نسبی‌گرایی می‌تواند گونه‌ای از مذهب را به حاشیه ببرد، اما نوع دیگری از مذهب را گسترش دهد. حتی از میان رفتن مطلق‌اندیشی مدرن می‌تواند راه را برای آموزه‌های غیرمدرن باز کند و از یک طرف، درهایی را که توسط مطلق‌گرایی مدرنیستی در مقابل معنویت قفل شده بود، بگشاید و از طرف دیگر، نوع متفاوتی از قرائت‌های مذهبی را شایع سازد. اینگلهارت و نوریس در مطالعه وضعیت مذهب و سیاست در جهان فراصنعتی، به این نظر می‌رسند که تأمین نیازهای اولیه انسان در زمینه امنیت و رفاه سبب شده است تا نوع نگاه او به مذهب تغییر کند. اما آن‌ها خود نیز درمی‌یابند که این فرایند خطی و یکنواخت نیست بلکه نوع تأثیر و تجلی این وضعیت در جوامع مختلف صنعتی متفاوت است (Inglehart and Norris, 2004, pp.24-25). به همین دلیل نیز مطالعه ارزش‌های پست‌ماتریال در کشورهای نوردیک نتایج متفاوت با نتیجه آن در کشورهای نظیر ایالات متحده آمریکا دارد (Knutsen, 1990, pp.53-104). مطالعات تطبیقی در مورد تأثیر گسترش ارزش‌های فرامادی نشان می‌دهد که این امر در برخی کشورها مانند کشورهای شمال اروپا به گریز از مذهب و مناسک مذهبی انجامیده، اما در کشورهایی مانند آمریکا این‌گونه باورها تقویت شده است. اما در هر دو صورت این تحول به نوعی پویایی اجتماعی جدید بدل شده که به نوعی فرایند اجتماعی شدن را در هر دو نوع کشورها تشدید کرده است.

۳. تحول دانش سیاسی

در عرصه سیاست، سؤال اصلی اینگلهارت این است که چه چیز سیاسی است و امر سیاسی به چه معناست و در کجا تجلی می‌یابد. نخستین و روشن‌ترین پاسخی که در

این زمینه وجود دارد، این است که در زندگی جدید انسان، دیگر نمی‌توان گفت که تنها امور حکومتی سیاسی است. بی‌گمان امور حکومتی هم سیاسی است، اما نمی‌توان گفت که فقط امور رسمی حکومتی و یا رقابت جناح‌ها و احزاب برای قدرت را امور سیاسی تلقی کرد بلکه بسیاری از همین مسائل نیز بخشی از نظام‌ها و منظومه‌های معنایی است. از این نظر هم این سخن صحیح است که در دنیای نوین همه چیز سیاسی است، هم این نکته که همه پدیده‌های انسانی فرهنگی است. از این نظر سیاست و فرهنگ کاملاً به یکدیگر نزدیک شده است و گاهی نیز رابطه این‌همانی میان آن‌ها برقرار می‌شود.

در نگاه پست‌ماتریالیستی تغییرات ارزشی در درون جوامع مختلف، تحول در حوزه سیاست را به دنبال خواهد داشت. از این رو، تغییرات ارزشی جوامع فراصنعتی به تحول اساسی نه فقط در فهم سیاست بلکه در واقعیت‌های موجود در این عرصه خواهد انجامید. از این نظر، در دگرگونی اساسی که از ارزش‌های ماتریال به پست‌ماتریال صورت می‌گیرد، زمینه‌های گوناگون سیاست از جمله، رابطه بین دولت و شهروند نیز تغییر می‌کند. با تحول طبیعت رابطه شهروند و دولت، شهروندان تقاضاهای جدیدی را از حکومت خود خواهند داشت و نوع جدید از مشارکت در سیاست و زندگی مدنی را طلب می‌کنند. این امر چالش جدیدی را برای نظام‌های سیاسی مدرن از جمله مردم‌سالاری نمایندگی به وجود خواهد آورد. اینگلههارت خود نیز بر این نکته تأکید می‌کند که افزایش سطح آموزش و نیز گسترش فوق‌العاده رسانه‌های الکترونیک، زمینه‌های جدیدی برای زندگی مدنی به وجود می‌آورد و امکان نوع متفاوتی از مشارکت در عرصه سیاسی را نیز فراهم می‌کند. بدین شکل معنای شهروندی و نوع رابطه دولت و شهروند تحت تأثیر دیدگاه‌های نوین شهروندان و نیز تحت تأثیر رسانه‌ها و وسائل ارتباطی جدید تغییر می‌کند. این یک دگرگونی بزرگ و بنیادین است؛ به‌ویژه که این امر به نوع متفاوتی از فعالیت سیاسی می‌انجامد و می‌تواند گونه جدیدی از گروه‌های سیاسی به وجود آورد و شکل مشارکت سیاسی را نیز متحول سازد (Inglehart, 1977, pp.22-32).

اطلاعات به‌دست‌آمده از سه موج مطالعه ارزش‌های جهانی نشانگر رابطه‌ای نزدیک میان رواج ارزش‌های پست‌ماتریال و نحوه کنش و فهم سیاست است. نیکنز با

بررسی گسترده این اطلاعات این فرضیه را مطرح می‌کند که ارزش‌های پست‌ماتریال مدل متفاوتی از کنش سیاسی و نیز جنبش‌های سیاسی را به وجود آورده است. او این سؤال را مطرح می‌کند که آیا پس از سقوط دیوار برلین موج سوم مردم‌سالاری آغاز شد؟ یا عصر باشکوه مردم‌سالاری پدیدار گشت؟ از نظر او هیچ‌یک از این سؤالات پاسخی کاملاً مثبت ندارد، زیرا در کشورهای در حال توسعه، مردم‌سالاری متعارف به‌خوبی کار نمی‌کند و حتی نقض حکومت قانون و حقوق بشر در آن‌ها شدت گرفت. در جوامع فراصنعتی نیز الگوی متفاوتی از مشارکت و رفتار سیاسی در حال شکل‌گیری است. او پس از بررسی اطلاعات مستخرج از سه موج مطالعه ارزش‌های جهانی می‌نویسد:

«ارزش‌های پست‌ماتریال در آمریکا و اروپای غربی، به‌طور مثبتی با مدلی جایگزین از کنش سیاسی ارتباط دارد، هم در سطح فردی و هم در سطح اجتماعی. این ارتباط میان گرایش به ارزش‌های فرامادی و شکل‌هایی از مشارکت سیاسی مستقیم، مشارکت خارج از ساختارهای نهادین رسمی دولت، و فقدان بازیگران سیاسی واسطه‌مانند یا گروه‌های ذی‌نفع و ذی‌نفوذ است که شواهدی آشکار برای این فرضیه فراهم می‌کند» (Nickens, 2004, p.2).

نسبی‌گرایی ارزشی که بر اساس ادعای فرامادی‌گرایان در حال افزایش است، مطلق‌اندیشی سکولار در فضای سیاسی را نیز متحول ساخته و راه را برای ادامه حیات اجتماعی مذهبی‌ها و حتی اسلام‌گرایان فراهم می‌سازد. بنابراین گرایش به نوع جدیدی از پلورالیسم که حتی نگرش‌ها و گرایش‌های غیرمدرن و غیرسکولار را می‌پذیرد و در درون کنش مشروع سیاسی پذیرا شود، در حال شکل‌گیری و افزایش است. لذا از این نظر نوع متفاوتی از حیات اجتماعی مذهب و رابطه مذهب و سیاست در جوامع پست‌ماتریال در حال شکل‌گیری است.

البته بر اساس این نگاه، درست است که مبنای شکل‌گیری پست‌ماتریالیسم به دلیل تغییرات پدیدآمده در بنیاد جامعه صنعتی و پیدایش جامعه فراصنعتی است و در واقع، اساس این پدیده اقتصادی است، اما این تغییر هنجاری، تحول در نوع روابط اقتصادی

و اجتماعی را نیز به دنبال خواهد داشت. به بیان دیگر، خواسته‌ها و گرایش‌های جدید مردمان جامعه فراسنعتی نوع جدیدی از فعالیت در عرصه اقتصادی را طلب خواهد کرد که تنها هدف آن کسب درآمد و تأمین نیازمندی‌های اولیه زندگی نیست بلکه تأمین نیازهای فکری و علائق فردی انسان‌ها در جریان فعالیت‌های اقتصادی نیز مدنظر است (Inglehart, 1977, pp.23-38). در کشورهایی مانند آلمان و انگلستان با این پدیده مواجه شدند که برخی از شهروندان بعضی از موقعیت‌های شغلی را تنها به دلیل عدم رضایت فردی از آن نوع شغل از دست می‌دهند و یا به سوی آن نمی‌روند، بسیاری از آن‌ها با حقوق حداقلی و اندک بیکاری سر می‌کنند اما مشاغل بسیار پردرآمدتری را که می‌تواند شرایط مادی بهتری برای زندگی آن‌ها فراهم کند، کنار می‌گذارند. دلیل آن در تغییر نظام هنجاری است که بر اساس آن شغل انتخاب می‌شود و یا یک فعالیت اقتصادی شکل می‌گیرد. پیدایش مشاغل جدید در عرصه روزنامه‌نگاری و هنرهای عام اجتماعی و نیز مشاغلی که با حضور در فضای مجازی نوع دیگری از فعالیت اقتصادی را برمی‌سازند، می‌تواند از تبعات این تحول در حوزه اقتصاد باشد که درنهایت، نوع رابطه بازار و دولت و به بیان دیگر، اقتصاد سیاسی را دگرگون می‌سازد.

در شرایطی که نوع نگاه پست‌ماتریال گسترش می‌یابد، معنای شهروندی و توقعات و تمایلات شهروندان و نوع درخواست‌های آنان از دولت نیز دگرگون می‌شود؛ مسائلی مانند حقوق زنان و بازتعریف نهاد خانواده و نیز تغییر جهت شهروندان به حقوق اجتماعی خود از جمله این دگرگونی‌ها است و اینکه تا چه حد در محیط‌های اجتماعی تبعیضات جنسیتی تداوم می‌یابد، ممکن است به اندازه میزان افزایش حقوق صنوف مختلف به اعتراضات و حرکت‌های اجتماعی آنان منجر شود. اینکه فعالیت‌های تأمین‌کننده نیازهای روحی انسان مانند تئاتر به اندازه خدمات حمل و نقل و بهداشت مورد نیاز آن‌هاست و باید مورد حمایت مسئولان مؤسسات عمومی قرار گیرد، می‌تواند از تبعات این نوع نگرش باشد و هنجارهای اجتماعی که بر سازنده نوع رابطه شهروندان با یکدیگر است، تنها بر اساس قواعد مالی و اقتصادی و منفعت‌های پولی تعریف نمی‌شود. بر این مبنا در نظام‌های حقوقی مانند نظام انگلستان که بیشتر مبتنی بر رویه قضایی و آرای محاکم است، به تدریج تمایلات و خواسته‌های نوین انسان‌ها و گرایش

آن‌ها برای برخورداری از حقوق انسانی بیشتر و زیبایی‌ها و رضایت‌مندی‌های متفاوت به حقوقی بدل می‌شوند که گونه متفاوتی از زندگی اجتماعی را برمی‌سازند. تحولی که بر اساس تغییر هنجاری در حوزه اقتصاد و نیز جایگاه شهروندان و حقوق شهروندی در جوامع فراصنعتی بر اساس نگرش‌های پست‌ماتریال شکل می‌گیرد، به تعبیر هابرماسی می‌توان گفت که تا حدودی فضای عمومی جامعه را تغییر می‌دهد و در کنش بین‌ذهنی میان انسان‌ها، ارزش‌ها و کنش‌های عام متفاوتی را خلق می‌کند که حتی مذهب نیز می‌تواند در آن جایگاهی متفاوت داشته باشد. این، تعریف جدید از مردم‌سالاری را می‌طلبد که شاید در صورت عدم تحقق به عدم‌مشروعیت الگوهای متعارف مردم‌سالاری بیانجامد (Lafont, 2007, pp.243-249).

۴. فرامادی‌گرایی و روابط جهانی

برخی از پژوهشگران تلاش می‌کنند که فرایند جهانی شدن و لایه‌های مختلف زندگی اجتماعی در جهان نوین را نیز با کمک اندیشه‌ها و ارزش‌های فرامادی درک کنند؛ برای مثال، نیکانور پرلاس معتقد است که برای درک جهانی شدن، سه جهان‌بینی مختلف نه تنها الگوهای مختلفی برای فهم جهان به دست می‌دهند بلکه در حال معارضه برای کنترل آینده جهان‌اند: «جهان مک»، «جنگ» و «جهان مدنی»^۴. جهان مک، جهانی است که مدرنیته مادی‌گرا بر آن حکومت می‌کند و تسلط دارد. جنگ، پاسخی بنیادگرایانه به جهان مک است. این پاسخ متعلق به تمامی کسانی که به بنیادهای مدرنیته مادی‌گرا نقدی اساسی داشته و در پی برانداختن اساسی آن هستند. دنیای مدنی گویای یک نگاه فرامادی به جهان است که به دنبال یک رویکرد معنوی، جدای از جنگ و جهان مک، برای فهم و حل چالش‌های جهانی است. این گرایش سوم که به نوعی ملهم از پست‌ماتریالیسم است، مخصوص جهان صنعتی نیست و در بسیاری از نقاط جهان حتی جهان اسلام یافت می‌شود. این سه رویکرد، سه لایه متفاوت از جهان به‌هم‌پیوسته، یعنی لایه فرهنگ، سیاست و اقتصاد را بررسی می‌کنند (Perlas, 2008, p.2).

از نگاه مدنی مندرج در نظریه دنیای مدنی پست‌ماتریال، یک چالش عمیق‌تر در عرصه جهانی در حال وقوع است؛ عمیق‌تر از آنچه در جهان مک دیده می‌شود. دنیای

مدنی یک نگاه ساده درباره چشم‌اندازها و باورها نیست بلکه راجع به این است که در جهان مک تمامی برداشت‌ها و ادراک‌های معنوی از وجود انسان، شرایط انسانی و جوهر طبیعت انکار می‌شود. نگاه مادی برخاسته از دنیای مک درباره تغییر و دگرذیسی این سیاره به سوی یک بهشت ماتریالیستی است. درحالی‌که نگاه مبتنی بر جنگ با دنیای مدنی در یک جا همراه می‌شود و آن نقد آن بنیاد معرفتی است که بر اساس آن انسان یک ماده بیوشیمیایی محض مفروض گرفته می‌شود. در جهان مک انسان و جهان انسانی صرفاً یک ماده بیوشیمیایی است و حوادث تاریخ و اجتماع او نتیجه جنگ سلول‌های بنیادی‌اند. درحالی‌که در دو دیدگاه دیگر انسان و جامعه انسانی چیزی فراتر از آن هستند.

پِرلاس درحقیقت، سه لایه اصلی برای فرایند جهانی شدن قائل است که نوع برداشت و رویکرد ناظران در مورد چگونگی قضاوت درباره این لایه‌ها بسیار مؤثر است. از نظر پِرلاس این سه لایه، سه سطح مختلف از زندگی در عرصه جهانی هستند که جهان مک، جنگ و دنیای مدنی خود را در آن‌ها بازتاب می‌دهند. درواقع، این نگاه سه‌لایه‌ای^۵ به جهان از جدایی جامعه به سه حوزه اصلی سیاست، اقتصاد و فرهنگ نشئت می‌گیرد. قدرت نهادینه‌شده در این سه لایه از سوی سه نهاد اصلی حکومت، تجارت و دادوستد، و جامعه مدنی نمایندگی می‌شوند. هر نوع تحول اصیلی از مسیر یکی از این سه نهاد اصلی که به گونه‌ای بنیادین با هم در حال تعامل می‌باشند، تحقق می‌یابد. درواقع، از این دیدگاه، جهان مک در پی توفیق سیاسی است، اما از حوزه اقتصاد آغاز می‌کند. جنگ نیز همین هدف را دارد، اما از حوزه فرهنگ شروع می‌کند و کار را به مبارزه سیاسی می‌کشاند و هر دو به نوعی در پی تسلط بر تمامی ابعاد زندگی اجتماعی هستند. درحالی‌که هواداران رویکرد دنیای مدنی، هم به دنبال تحول در حوزه فرهنگ و هم دگرگونی در عرصه سیاست و اقتصاد هستند. از نظر آن‌ها اصولاً «تسلط» در زندگی اجتماعی انسان متصور نیست و نوعی تعامل سازنده میان نظام‌های معنایی متفاوت در صحنه متنوع و متکثر اجتماع جهانی مورد نظر است. از نظر پِرلاس، آنچه در سیاتل و جنوا مورد اعتراض شدید مخالفان جهانی شدن بود، به‌گونه‌ای مخالفت با

جهان مک است، اما می‌تواند به‌گونه‌ای خواستار آن چیزی باشد که در دنیای مدنی پیگیری می‌شود (Perlas, 2008, pp.3-6).

بر پایه این رویکرد جدید، از یک نظر جهان امروز دارای سه قطب است، این سه قطب سه نهاد اصلی دارند که سه شاخه قدرت در گستره جهانی را تشکیل می‌دهند. البته معنای قطب در این جا با معنای متعارف قطب در ادبیات روابط بین‌الملل متفاوت است. منظور از وجود سه قطب این نیست که سه دولت که بیش از قدرت‌های دیگر بین‌المللی کنترل رویدادهای جهان را در اختیار دارند بلکه منظور سه ساحت از قدرت نهادینه شده است که خود را در قالب سه نهاد اصلی یعنی دولت، تجارت و جامعه مدنی نشان می‌دهد. این سه شاخه تعامل در عرصه جهانی است که هیچ‌یک از سه جهان‌بینی مذکور نمی‌توانند بدون در نظر گرفتن آن به اهداف خود جامعه عمل بپوشانند. از نظر پرلاس جهان‌بینی مبتنی بر اصالت جامعه مدنی نیز برای گسترش جهانی، ناگزیر از آن است که در هر سه حوزه خود را بازنمایاند. هرچند که مهم‌ترین هدف و نتیجه آن شکل‌گیری و گسترش جامعه مدنی جهانی باشد.

دیدگاه مشابه دیگری نیز از سوی بنجامین باربر مطرح شده است که به‌گونه‌ای گویای تأثیر جهان‌بینی‌های مختلف بر فهم و برداشت از لایه‌های مختلف جهانی شدن است. از نظر باربر دو نیروی اصلی در عصر جهانی شدن، قبیله‌گرایی و جهان‌گرایی است که در همه حوادث و تحولات جهانی در مقابل هم قرار داشته و درگیرند و در عین حال، می‌توانند تهدیدی نیز برای مردم‌سالاری واقعی باشند. از نظر او هر دو بی‌روح و ناامیدکننده‌اند و در جوهر خویش مردم‌سالار نیستند. اولی بازگشت به نوعی قبیله‌گرایی و توسل دوباره به جنگ و خشونت است که مانند درگیری‌های لبنان، فرهنگ‌ها و اقوام مختلف در آن را به ستیز با یکدیگر می‌کشاند. این همان رویکرد جنگ است که با نفی مدرنیسم و تکفیر هر آنچه در دنیای مدرن پدید آمده، به نام صدها عقیده مختلف به جنگ با هرگونه روابط سازنده با دیگر فرهنگ‌ها برخاسته و هر نوع وابستگی متقابل را نفی می‌کند. در مقابل آن نگاه یکپارچه‌سازی قرار دارد که به دنبال یکی کردن و یکسان‌سازی جهان است. این نگاه خواهان نوعی وحدت است و آن با موسیقی پاپ، رایانه‌های پرسرعت، غذاهای سریع و آماده که با علائم اختصاری

مک‌دونالد، مک‌ایتاش، و ام‌تی‌وی شناخته می‌شوند، نمود پیدا می‌کند. این شبکه واحد که جهان را به نوعی یگانگی فرامی‌خواند، جهان مک خوانده می‌شود و به نوعی خواستار یکسان شدن سیاره می‌باشد؛

«دنیای مک با اکولوژی، تکنولوژی، ارتباطات و بازرگانی گره خورده است. گویی سیاره‌ای که عجولانه و با فشار تکه‌تکه گشته و در همان حال با بی‌میلی و از روی اکراه به هم وصل می‌گردد» (باربر، ۱۳۷۸، ص ۲).

از نظر باربر این دو گرایش در برخی موارد در یک کشور واحد مانند یوگسلاوی بروز می‌کند و هم‌گرایش شدید به پیوستن به اروپا در درون آن هست و هم‌گرایش‌های شدید بنیادگرا. در هند هم همین‌طور که هم‌بزرگ‌ترین مردم‌سالاری جهان و هم‌گرا با نظام بین‌المللی است و هم ناسیونالیست افراطی همچون بهاریتا جاناتا در آن وجود دارند. از دیدگاه باربر، شرایط جدید جهانی به گونه‌ای است که در اثر نظام‌های معنایی جدید، دولت-ملت‌ها یا به سرعت از هم می‌پاشند و یا به سرعت تشکیل می‌شوند و به هم می‌پیوندند. نظام سنتی دولت-ملت در حال دگرگونی اساسی و پایه‌ای است و این امر در درون نظام‌های معنایی مختلف اثرات و چهره‌های مختلف دارد. از نظر وی نیروهای جنگ و جهان مک با توانی مشابه در مسیرهای کاملاً متضاد عمل می‌کنند و یکی با مبارزه و دیگری با گسترش بازارهای جهانی شده عمل می‌کند. اولی به دنبال خلق دوباره مرزهای ملیت‌های فرعی از درون است و دیگری در حال نفوذ به مرزهای ملی و متزلزل کردن آن؛ هر دوی آن‌ها یک امر مشترک دارند: هیچ‌یک به شهروندانی که در جستجوی راه‌های عملی برای حکومت بر خود به صورت دمکراتیک هستند، راهی پیشنهاد نمی‌کنند (باربر، ۱۳۷۸، ص ۴). نیروی محرکه دنیای مک؛ بازار، منابع، فناوری اطلاعات و اکولوژی است که باعث می‌شوند جهان کوچک‌تر شود و اهمیت مرزهای ملی کاسته شود. تمامی این چهار عامل فراملیتی، فرایدئولوژیکی و فرافرهنگی هستند. ناسیونالیسم افراطی، خشونت‌های قومی، مبارزه مسلحانه و... ابزارهای نیروهای جنگ برای مقابله با جهان مک هستند. اما در مقابل آن‌ها نیروهایی نیز برای گسترش مردم‌سالاری واقعی در عرصه جهانی وجود دارد که نه قائل به تمامیت‌خواهی لجام‌گسیخته جهان مک است و نه خشونت ویرانگر نیروهای

مخالف آن را برمی‌تابد. این نگرش و نیروهای برآمده از آن به دنبال گسترش جامعه مدنی در عرصه داخلی و جهانی هستند که ضمن حفظ هویت‌های خاص بومی، زمینه‌ساز نوعی روابط مردم‌سالار در گستره بین‌المللی شود. این نگاهی است که در بیان خود اینگلهارت نیز وجود دارد. به نظر او روند جهانی شدن و ارزش‌هایی که در حال جهان‌شمولی هستند، هماهنگی فراوانی با ارزش‌های فرامادی دارد و از این نظر قابل توضیح است؛ زیرا در این شرایط نوین است که ارزش‌های فرامادی چون حقوق بشر جایگزین تقاضای افسارگسیخته برای منافع مادی و امنیت فیزیکی محض می‌گردد. به عبارتی، می‌توان گفت که این وجه از جهانی شدن بیشتر از جنبه‌های ظاهری فرهنگ مک می‌تواند بنیاد این فراگرد را توضیح دهد (Inglehart, 2002, pp.15-20).

گراندشتات و پرسل از جمله متفکرانی هستند که تلاش می‌کنند تا جوهر جهان سیاست را در حیطه فرهنگ جستجو کنند و ماهیت فرهنگی جهان سیاست و نیز دانش سیاسی را بازشناسند. آن‌ها معتقدند که به رغم نزدیکی و همگامی مکتب مطالعات فرهنگی و پست‌ماتریالیسم، تفاوت‌هایی قابل تأمل میان آن‌ها وجود دارد. به نظر آن‌ها پست‌ماتریالیسم بر یک نوع نگاه خاص به فرهنگ سیاسی مبتنی است و نشان می‌دهد که یک دگرذیسی اساسی در نظام باورها پس از جنگ جهانی دوم اتفاق افتاده است. این باورها و ارزش‌های عمومی جدید نه فقط سبک زندگی بلکه نوع هنجارها، نگرش‌ها و احساسات انسان‌های جدید را در مورد زندگی‌شان دگرگون ساخته و شرایط نوینی به وجود آورده که رفتارها و توقعات آن‌ها در حوزه سیاست را نیز تغییر داده است. پایه و اساس این نظریه بر مبنای نگاه وبری حاکم بر «مکتب رفتارهای انتخاباتی میشیگان» شکل گرفته است و به گونه‌ای می‌خواهد تأثیر این دگرذیسی ارزشی و هنجاری را بر حوزه سیاست نشان دهد. از این‌رو، محور اصلی بحث آن‌ها تغییرات در نظام هنجارها و تلاش انسان جدید برای تعریف مجدد زندگی خود به‌ویژه در عرصه سیاست است. آن‌ها به فرهنگ به‌مثابه مجموعه‌ای از نگرش‌ها، باورها و احساس‌ها می‌نگرند و با همین سه شاخص به تعریف آن می‌پردازند و این مجموعه را عامل اصلی تغییر در بنیاد سیاست و گسترش جهانی نگرش‌ها، باورها و احساس‌های پدیدآمده بعد از جنگ جهانی دوم در جهان فراصنعتی می‌انگارند.

هرچند که این تغییرات فرهنگی موجب اصلی تحول در حوزه سیاست هستند، به نوبه خود محصول تحولی اساسی در حوزه اقتصاد و ساختار نسلی در جامعه محسوب می‌شوند. در واقع، تحول در اقتصاد موجب یک تغییر نسلی عمیق شد و نسل جدید نگاه و باور کاملاً متفاوتی نسبت به زندگی و خواسته‌های خود پیدا کرد که در قالب مفهوم کلی پست‌ماتریالیسم قابل فهم است. این باور جدید به تدریج امکان گسترش جهانی یافته است و سبب گردیده که خواست و توجه به مسائلی چون جامعه مدنی و حقوق بشر و آزادی‌های انسانی و زیبایی‌های زندگی بشری را جایگزین تقاضای سیری‌ناپذیر امنیت، ثروت و قدرت در جامعه بین‌المللی کند (Grandstad and Selle, 1999, pp.43-45). از این نظر بنیاد تحلیل پدیده‌های بین‌المللی دگرگون می‌شود، درحالی‌که هیچ‌گاه نمی‌توان اهمیت امنیت‌جویی و منفعت‌طلبی در عرصه بین‌المللی را انکار کرد، اما در جهان جدید خواسته‌ها، مطالبات، بازیگران و مفاهیم جدیدی به وجود می‌آیند که نه تنها در قالب کلاسیک منفعت‌جویی دولت‌ها قابل فهم نیستند بلکه نشان‌گر شکل‌گیری نوع جدیدی از خواسته‌های انسانی در عرصه جهانی هستند.

از این نظر، گسترش تغییر اساسی در بینش و نگرش انسان‌های فراصنعتی در عرصه جهانی نوعی تمایل به تحول در عرصه جهانی را پدید آورده و خواسته‌هایی کاملاً متفاوت را در عرصه زندگی بین‌المللی پایه گذارده است. اگر در دنیای کلاسیک تقاضا برای امنیت و منفعت مادی تنها خواست و محور رفتارهای بازیگران بین‌المللی بود، در جهان کنونی خواسته‌هایی فراتر مانند جامعه پویای بین‌المللی به منظور گسترش حقوق انسان‌ها جایگزین می‌شود و نوع جدیدی از مطالبات بین‌المللی به وجود می‌آید (Inglehart, 2002, pp.21-23). با کاهش و امحای تدریجی جنگ‌های فراگیر در جهان جدید و نیز افزایش آگاهی‌های مردمان و نخبگان مختلف از یکدیگر و نیز گسترش بی‌سابقه تحرک جهانی، نوع تأثیرگذاری و ماهیت بازیگران بین‌المللی و جهت عملکرد آن‌ها تغییر کرده است.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که در این گرایش نوین، نظریه در حوزه سیاست، تنها برای فهم آنچه هست، طراحی نمی‌شود بلکه هست‌ها از درون نگاه انسان‌ها به بایدها بیرون می‌آیند. اینکه خواست انسان‌ها بر اساس نظام باورهایشان درک شود،

اینکه آدم‌ها چه می‌خواهند و چگونه زندگی خود را درک و تعریف می‌کنند، بنیاد آن می‌شود که دریابیم پدیده‌های عالم واقع چگونه ساخته شده و جهت داده می‌شوند. برای اینکه درک شود که چه واقعیاتی در زندگی سیاسی و بین‌المللی بشر وجود دارد، ابتدا باید فهمید که او چگونه به زندگی نگاه می‌کند و از زندگی خود چه می‌خواهد؛ زیرا هر آنچه در عرصه سیاست شکل می‌گیرد، در واقع، محصول خواست انسان و نحوه نگاه او به زندگی است. کنش سیاسی و اجتماعی او نیز به همین منوال دگرگون می‌شود. در واقع، پست‌ماتریالیسم چه در فهم تحولات سیاسی در سطح داخل جوامع چه در فهم تحولات بین‌المللی و جهانی شدن، به دنبال تمرکز بر وجه ارزش‌ها و ترجیحات ارزشی است که انسان فرامردن به آن دست یافته است. این ترجیحات ارزشی بخش مهم و گاه مغفولی از واقعیت‌اند که بدون در نظر گرفتن آن نمی‌توان به درک درست تحولات سیاسی دست یافت. در ضمن این ترجیحات خود می‌توانند گرایش‌های هنجاری موجود را نیز برای تغییر دادن محیط‌های گوناگون سیاسی به سوی شرایط نوین توضیح دهند؛ زیرا با این نگاه، گرایش‌های فکری نه فقط برای فهم بهتر جهان سیاست، بلکه برای ساختن جهان بهتر و متعالی‌تر سیاست به کار می‌آیند. اما جای این پرسش باقی است که آیا در محیط تفکر و اندیشه و آموزش سیاسی در ایران چنین تحولی راه یافته است؟ آیا با توجه به اینکه بنیادهای فکر مذهبی در ایران نوعی تحول پست‌ماتریال را می‌طلبد، آیا گرایش‌ها و گفتارهای جاری و حاکم چنین نگرش و چنین گرایش دارند؟

۵. پست‌ماتریالیسم و مشکل دانش سیاسی در ایران

به نظر می‌رسد که در عرصه آموزش سیاست هنوز هم رگه‌های قابل توجهی از نگرش‌های ماتریالیستی در ایران دیده می‌شود که هرچند با اساس اندیشه حاکم مذهبی در کشور متناقض است، اما توانسته در لایه‌های پنهان آموزش و تفکر سیاسی پایدار بماند. این نوع نگاه خود را در سه قالب اصلی نمایان می‌کند: تکیه بر مفاهیم ماتریالیستی در فهم نظام بین‌الملل و پدیده‌های جهانی، رئالیسم ناب، و اقتصادگرایی در عرصه سیاست‌گذاری داخلی و اولویت‌بندی مسائل کشور. در میان این سه عرصه به

نخستین آن، که هم در مؤسسات آموزشی و هم در شکل‌گیری گفتمان‌های سیاست خارجی ظهور و بروز دارد، با توجه به ارتباطی که با موضوع مقاله دارد، خواهیم پرداخت. اما قبل از آن، نگاهی گذرا به گرایش‌های عمومی در این زمینه در جامعه ایران خواهیم داشت؛ نگاهی که می‌تواند مبنایی برای مقایسه با گرایش‌های موجود در دیگر جوامع نیز قرار گیرد.

یک بررسی عمومی در مورد گرایش‌های ترجیحی و مسئله‌ای مردم در ایران نشان می‌دهد که باورهای مردم عمیقاً مذهبی است و بیشتر از ۷۰٪ مردم هم باورهای مذهبی دارند و هم این باورها را در زندگی روزمره خود مؤثر می‌دانند. تقریباً بیش از ۲۰٪ از مردم نیز حتی در میان جوانان و دانشجویان، باورهای مذهبی در حد متوسط دارند و عمل به احکام دینی ضروری نیز در میان گروه اول شدید و در میان گروه دوم متوسط است (دفتر طرح‌های ملی، ۱۳۸۲، صص ۱۳۷-۱۴۵). با این حساب می‌توان گفت که مذهب و گرایش‌های مذهبی در میان ایرانیان عمده و تأثیرگذار است و نزدیک به ۹۰٪ جامعه را شامل می‌شود و طبیعتاً می‌توان گفت که این امر با گرایش‌های ماتریالیستی ناهمخوان است. پژوهش‌ها نشان می‌دهد که حتی در میان جوانان ایرانی بیش از ۹۰٪ باورهای عمیق مذهبی دارند (سازمان ملی جوانان، ۱۳۸۰، صص ۶۸-۷۰).

در حوزه سیاست و توقعاتی که مردم نسبت به سیاست‌مداران دارند، به تدریج مسائل اقتصادی و نیازهای مادی به صدر درخواست‌ها و مطالبات مردم رسیده و بیشتر خواسته‌های مردم که می‌تواند بر تصمیمات آن‌ها در عرصه سیاسی نیز تأثیرگذار باشد، رنگ و بوی اقتصادی به خود گرفته است. درست است که مردم مذهبی هستند و بخش مهمی از مردم بر طبق همین مطالعات همچنان خواستار گسترش هنجارهای مذهبی هستند، اما ترجیحات مسئله‌ای بخشی از آنان، برعکس کشورهای فراصنعتی، بیشتر به مسائل و نیازهای مادی گرایش یافته است. البته به دلیل نقش مهم مذهب در جامعه‌ای مانند ایران صرف گرایش به حل مشکلات مادی را نمی‌توان علامت ماتریالیسم انگاشت، اما به هر حال، نشان می‌دهد که در میان مسائل مختلف مادی پیش روی مردم، مانند تأمین امنیت و نیازهای اولیه اقتصادی، که در تقسیم‌بندی‌های اینگلهارت از جمله شاخص‌های مادی‌گرایی محسوب می‌شود، جایگاه ویژه‌ای دارد. پژوهش ملی نگرش‌ها

و ارزش‌های ایرانیان نشان می‌دهد که مطالبات اقتصادی در رأس مطالبات مردم از حکومت قرار گرفته و پس از آن نیز بخش مهمی از شعارها و برنامه‌های دولتمردان به این نوع مطالبات سوق پیدا کرده است (دفتر طرح‌های ملی، ۱۳۸۲، ص ۱۷۵).

به چند مسئله در کشور اشاره می‌کنم، به نظر شما کدام یک از آن‌ها بیشترین اهمیت را دارند؟		
نگرش	تعداد	درصد
حفظ نظم و قانون در کشور	۱۲۹۸	۲۹/۵٪
مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌های سیاسی	۳۶۱	۸/۲٪
مقابله با تورم و گرانی	۱۵۴۵	۳۵/۱٪
آزادی بیان و مطبوعات	۲۴۷	۵/۶٪
حفظ ارزش‌ها دینی	۹۵۳	۲۱/۶٪
تعداد پاسخ‌های معتبر	۴۴۰۴	۱۰۰

این اطلاعات نشان می‌دهد که حدود ۳۵٪ از مردم دغدغه‌هایی غیرمادی مانند آزادی و مشارکت سیاسی دارند، درحالی‌که حدود ۶۵٪ آن‌ها دغدغه تورم و گرانی، امنیت و نظم را دارند.

در عرصه دانش سیاسی، این پرسش به گونه‌ای دیگر مطرح است و به‌ویژه بخشی از آموزش دانش سیاسی در مراکز رسمی آموزشی به‌گونه‌ای است که می‌تواند گرایش به سخن ماتریالیستی را در برخی موارد به دنبال داشته باشد. در این بررسی اجمالی نشان خواهیم داد که همان وضعیت عمومی موجود در جامعه در عرصه آموزش دانش سیاسی وجود دارد و علی‌رغم گرایش‌های قوی مذهبی، رگه‌هایی از ماتریالیسم، البته این بار از نوع چپ‌گرای آن، ریشه دوانده است. پس از انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌های کشور یک بازاندیشی اساسی در دروس دانشگاهی به‌ویژه علوم انسانی و مشخصاً در علوم سیاسی انجام شد. این بازاندیشی به ورود دروس متعددی با عناوین دروس اسلامی به این رشته همراه بود که بعد از مدتی نیز بخشی از آن‌ها از این برنامه حذف شد که در این سرفصل‌ها همه شئون بین‌المللی از حقوق بین‌الملل گرفته تا سازمان‌ها و رژیم‌های امنیتی بین‌المللی محصول نظام امپریالیستی دانسته شده و تلاش

شده تا بنیادهای امپریالیستی آن به دانشجویان آموزش داده شود. این نگاه سایه خود را بر تعدادی از دروس همچون شناخت ماهیت امپریالیسم، سیاست و حکومت در آمریکا و یا دروس مربوط به سیاست و حکومت در خاورمیانه و آفریقا و به‌خصوص آمریکای لاتین انداخته است.

با توجه به نقش اساسی درس مسائل سیاسی و اقتصادی جهان سوم در رشته علوم سیاسی که نه تنها در دوره‌های کارشناسی و کارشناسی ارشد در هریک سه واحد را به خود اختصاص داده است بلکه یکی از مواد امتحانی اصلی برای آزمون‌های تحصیلات تکمیلی محسوب می‌شود، حاکمیت گفتمان مادی‌گرا بر آن می‌تواند نقشی اساسی در شکل دادن به ذهنیت دانشجویان داشته باشد. این در حالی است که هیچ درس تخصصی در مورد فرهنگ و فرهنگ سیاسی و تأثیر مجزا و شگرف نظام‌های معنایی و شبکه‌های گفتاری و ارزش‌ها در زندگی سیاسی در دروس رسمی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در دوره‌های متفاوت نمی‌یابیم و اگر هم چند درسی در گرایش‌های کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای با عنوان فرهنگ یا روابط فرهنگی می‌یابیم، دروسی حاشیه‌ای، اختیاری و با سرفصل‌های نامشخص است. این امر نشان می‌دهد که برخلاف انتظار در عرصه آموزش‌های رسمی دانش سیاسی، رنگ و بوی ماده‌گرایی بیش از فرامادی‌گری به معنای نوین آن به مشام می‌رسد. قصد آن نداریم تا بگوییم که لزوماً نگرش فرامادی بر گرایش‌های متعارف مادی‌گرا ارجحیت دارند، اما می‌توان این سؤال را مطرح کرد که آیا به‌راستی در فضای اجتماعی ایران این نوع گرایش مسئله‌ای و این شیوه تعلیمات سیاسی مطلوب است و آیا با اهداف اندیشه‌های آرمان‌گرایانه همخوان است؟

جمع‌بندی

در عرصه دانش سیاسی می‌توان گفت که پست‌ماتریالیسم در چند زمینه تأثیرگذار بوده است و می‌تواند نحوه تعبیر، تفسیر و درک سیاست را دگرگون سازد. نخست آنکه از این منظر، سیاست دیگر تنها ارزیابی داشته‌ها و نیازهای مادی محض انسان نیست. انسان را نمی‌توان تنها یک موجود امنیت‌جو و منفعت‌طلب دانست که ساحت عمومی

جامعه یعنی سیاست را به عرصه اصلی تأمین نیازهای خود مبدل ساخته است. در اهمیت گریزناپذیر امنیت‌جویی و منفعت‌طلبی و ظهور و بروز آن در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی تردیدی نیست، اما در پست‌ماتریالیسم سخن این است که همه وجود انسان و زندگی سیاسی او را نمی‌توان با این گرایش غریزی‌اش درک کرد. به علاوه، تحولات پدیدآمده در دهه‌های اخیر نشان داده است که در دوران فراصنعتی نیازهایی متفاوت و نظام باورهای دگرگون‌شده روابط سیاسی را نه فقط در عرصه‌های داخلی بلکه در حیطه‌های بین‌المللی تغییر داده و اشکال جدیدی از سامان سیاسی را به دنبال داشته است. دوم آنکه در اثر تحولات ریشه‌ای در حوزه اقتصاد و تولید اقتصادی، نه فقط ساختار زندگی اجتماعی بلکه ساختار ذهنی و شیوه‌های تعامل با دیگران در جامعه انسانی متحول شده است و این تحول به نوعی سبب‌ساز تغییر در ماهیت دولت و روابط دولت-شهروند است. این دگرگونی می‌تواند به تحول اساسی در مفهوم و الگوهای حکمرانی و نیز نحوه مشارکت مردم در امور حکومتی بینجامد. این امر می‌تواند نظریه‌های توسعه و نیز مدل‌های نوسازی را با تحولی اساسی مواجه سازد. سوم آنکه با این دگرگونی جدید مرز بین واقعیت‌ها و مطالبات، هست‌ها و خواسته‌ها، و بودها و بایدها تا حدود زیادی فرو می‌ریزد. بدین معنا که در نظریه سیاسی و فهم سیاست، درک شرایط واقعی اجتماعی با آنچه بشر می‌خواهد به وجود آورد، در هم می‌آمیزد؛ زیرا برای فهم واقعیت سیاسی باید دریابیم که انسان‌ها چه نگاه و انتظاراتی دارند و جامعه را چگونه می‌خواهند و چطور به دنبال برساختن این خواست خود هستند. به‌علاوه این فهم از واقعیت خود بار ارزشی دارد و به ما نشان می‌دهد که جهت جامعه بشری به‌ویژه در جهان فراصنعتی به سوی مادی‌گرایی محض نیست و ابعاد ارزشمند دیگری نیز در زندگی انسان فرامدرن تجلی یافته است. بر این اساس، حتی رابطه مذهب و سیاست ابعاد و ماهیتی جدید یافته و هم مسائل و هم راه‌حل‌های جدیدی را پیشاپیش انسان فراصنعتی گشوده است. این امر در فهم فرایند جهانی شدن و دنیای مدنی قابل فهم است. دنیای مدنی نه فقط فهمی متفاوت از جهانی شدن بلکه مسیری متفاوت برای زندگی سیاسی انسان نه فقط در عرصه داخلی که در عرصه جهانی است. به‌هرحال، در هر صورت این نوع نگرش متفاوت که در نگاه اول به نظر

می‌رسد با فضای اجتماعی و فکری جامعه ایران همخوان باشد، رواج چندانی در ایران نیافته و هم در عرصه عمومی و هم در حوزه تعلیمات رسمی سیاسی وزنی پیدا نکرده است.

یادداشت‌ها

1. R. Inglehart
2. Godlessness
3. macworld
4. civitas
5. threefoldings

کتابنامه

باربر، بنجامین (۱۳۸۷)، «تمدن و ایدئولوژی جهاد در مقابله با دنیای مک»، نشریه آرش، شماره ۱۱۹.

دفتر طرح‌های ملی (۱۳۸۲)، «ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان»؛ یافته‌های پیمایش در ۲۸ استان کشور، تهران، دفتر انتشارات طرح‌های ملی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

سازمان ملی جوانان (۱۳۸۰)، «وضعیت و نگرش جوانان ایران»؛ گزارش نهایی نتایج پژوهشی طرح مشاوره ملی با جوانان، تهران: سازمان ملی جوانان ریاست جمهوری.

Basáñez, Miguel; Díez-Medrano; Inglehart, Ronald; Jaime; Halmann, Luek and Luijkx, Ruud (eds.) (2004), *Human Beliefs and Values. A Cross-Cultural Sourcebook Based on the 1999-2002 Values Surveys*, Coyoacan: Siglo Veintiuno Editors.

Grandstad, Gunnar and Selle Per (1999), "The Formation and Transformation of Preferences: Cultural Theory and Postmaterialism Compared", in *Cultural Theory as Political Science*, M. Thompson, G. Grandstad and Per Selle (ed.), New York: Routledge

Inglehart, Ronald (1971), "The Silent Revolution in Post-Industrial Societies", *American Political Science Review*, No: 65

Id. (1977) *The Silent Revolution: Changing Values and Political Styles Among Western Publics*, Princeton: Princeton University Press.

- Id. (1990), *Culture Shift in Advanced Industrial Society Change in 43 Societies*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Id. (1997), *Modernization and Postmodernization: Cultural, Economic, and Political*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Id. (2002), "Globalization and Postmodern Values", *The Washington Quarterly*, no. 23.
- Inglehart, Ronald and Norris, Pippa (2004), *Sacred and Secular: Religion and Politics Worldwide*, New York: Cambridge University Press.
- Knutsen, Oddbjørn, (1990) "Materialist and Postmaterialist Values and Social Structure in the Nordic Countries: A Comparative Study", *Comparative Politics*, 23:1, October.
- Lafont, Cristina (2007), "Religion in the Public Sphere: Remarks on Habermas's Conception of Public Deliberation in Postsecular Societies", *Constellations*, Volume 14, Number 2.
- Maslow, Abraham (1987), *Motivation and Personality*. 3rd edition. New York: Harper and Row.
- Nickens, Bradley Harrison (2004), *Postmaterialism and Democracy: What Does the Postmaterialist Value Shift Mean for Democracy?*, Virginia: Virginia Polytechnic Institute and State University.
- Perlas, Nicanor (2008), "Globalization, Postmaterialism and Threefolding" , in *Post-Materialism*, vol. 6, Roland Banedikter (ed.) Vienna: Passagen Publishing House.